

دور یاد اور دنیا

نمایشتامہ

۴۵

زبان کا عالم
میں ایک عالم
غصہ یعنی
حالت

WWW.SOBBOOK.COM

پراید سفیدی روی صحنه. داوود و دنیا با لباس عروس و داماد در پراید خود نشسته‌اند. مهمان‌های عروسی بیرون جلو میل ایستاده‌اند و بر فراز اتومبیل پارچه‌ای گرفته‌اند. انگار که روی سر عروس و داماد قند می‌سپند و، هم‌زمان زیر لب، آرام آهنگ «سبارک باد» را می‌خوانند که کم‌کم تبدیل به مویه می‌شود. دانیال گوشه‌ای ایستاده است. اندکی عصبی است و عصیان دارد. هرچه داستان جلوتر می‌رود، او عصبی‌تر و عصیان‌ش بیشتر می‌شود.

دانیال کاش می‌تونستم عمیق عمیق اضطراب و بی‌قراری و بی‌تابی‌م رو یک‌جا بیرون بکشم از تویی تویی وجود ناموجودم و پیش روی شما بگذارم تا ببینید این تو، درست این تو، تویی من، یک جزیره است، که کوهش داره آتشفشان می‌کنه، بارها مهیب‌تر از آتشفشان آتلاتیس، و دریاش آبستن سونامیه، هولناک‌تر از سونامی توکوهو، و گردباد کارولینا در برابرش نسیم ملایمی بیش نیست.

و زلزله‌ش تمام ریشترهای هفت و هشت رو پشت سر گذاشته اما این پوست، که روی توی من کشیده شده، نمی‌ذاره شما ببینید و بشنوید صداهای رعشه‌آور عمق جان من رو. و همه این‌ها برای اینه که من کار سختی در پیش دارم. مجبورم قتل کنم. یا چیزی شبیه قتل. مجبورم بکشم. اما دقیقاً کشتن هم نیست. ولی عین کشتنه. توضیحش سخته و من اصلاً وقت توضیح دادن ندارم. اون‌ها تازه راه افتادن و من اگر دیر بجنبم، زمان از دست می‌ره.

مهمان‌ها، کاملاً طوطی‌وار، بی‌آن‌که به دانیال توجه کنند.

مهمان‌ها عروس رفته گل بچینه!

دانیال یا دیگرانی بهم بگن مال‌حوالی...

مهمان‌ها عروس رفته گلاب بیاره!

دانیال این اولین بارمه که مسئولیت به این سگ‌چی روی دوشمه و

باید اعتراف کنم که کمی ترسیده‌م.

دنیا با اجازه پدر و مادرم و تمام بزرگ‌ترهای مجلس، بعله!

مهمان‌های عروسی کیل می‌کشند و ناپدید می‌شوند. دانیال سوار صندلی عقب

می‌شود و یک‌آن ناپدید می‌گردد. او در پس‌زمینه جاده‌های سرسبز شمال پدیدار

می‌شود که در گذر است. داوود و دنیا سرخوش در لباس‌های عروس و داماد

هستند. دنیا غش‌غش می‌خندد.

داوود نخند یه لحظه بذار حرفمو تموم کنم.

دنیا غش غش می خندد.

داوود بد می گم؟ واقعاً این لباس های بی سر و بی ته، با آهنگ شهرام شب پره، با یه دی جی قازقُلنگ، با یه شلنگ تخته ای به نام رقص، این ها واقعاً چه «احساس معنوی وصالی» رو زنده می کنه؟ چطور می شه یه آدم تمام زندگی ش رو روی خاطره هیچی علمی علم کنه؟

دنیا (می خندد). یعنی تو الان هیچ احساس معنوی وصالی نداری؟

داوود نه!

دنیا همین جا نگه دار می خوام پیاده شم

داوود گفتم احساس معنوی وصال ندارم، نگفتم هیچ احساسی ندارم.

دنیا خب چه احساسی داری؟

داوود احساس یه گرم شب تاب که تابستون رفته سوزاند.

دنیا داوود!

داوود خب اگه بگم خوشحالم، اگه بگم توی پوست خودم

نمی گنجم، اگه بگم فکر ماه غسل داره خلم می کنه، همه ش

یه چیزی کم داره. حسم پیچیده تر از این حرف هاست.

حس عمیق... حس عمیق...

دنیا عشق؟

داوود حتماً پیچیده‌تر از عشق. یه جور وارونه زایدن بچه.

دنیا وارونه زایدن یعنی چی؟

داوود وارونه زایدن ته دیوانه! وارونه زایدن. منظورم اینه که...

بین... وقتی به دنیا می‌آری تکثیر می‌شی، اما وقتی ازدواج

می‌کنی، برعکسه، به هم وصل می‌شی که بعد تکثیر

بشی. اما اصلش یه جور اتصال و اشتراک در ابعاد عظیم:

پدر و مادر، دوستان و دشمنان، حساب بانکی، تختخواب،

دستشویی، زیبایی حمام، لیوان و بشقاب و قاشق چنگال،

مسواک...

دنیا واقعاً اشتراک تو مسواک هم لازمه؟!

داوود این یه اشتراک جنون‌آمیزه. اشتراک تو بودن‌ها، اشتراک

تو تفاوت‌ها، اشتراک تو فضاهای خالی. باید اشتراک تو

چیزهایی باشه که با هیچ‌کس دیگه نمی‌تونی مشترک‌شون

بشی. وگرنه وصل نیست. دوستیه.

دنیا نه آخه فقط مسواک یه کم چتدش آورده.

داوود واسه من نیست. مسواک تو نیست. همون‌طور که سالاد

الویه همه‌جای دنیا واسه من حال به هم زنه. اما مال تو

نیست...

دنیا سالاد الویه و مسواک!

داوود تقدیر عاشقانه می‌تونه هر ناهمسازی رو بذاره کنار هم.

دنیا تقدیر کلمه قشنگی نیست.

داوود خوب نمی شه تصادف محض باشه؛ یه جور که بُردار زمان و مکان و هورمون و میل و درجه بالای هوشیاری همیش در یه لحظه طوری تنظیم بشه که من پیام به همون جایی که تو نشون می ش رو دادی. و، میون ده تا کلاس، من بیفتم توی کلاس تو. و تو که تصمیم داشتی اون ترم اصلاً درس ندی آخرین لحظه پشیمون بشی. و درست جلسه اول وقتی داری افعال مجهول رو توضیح می دی...

دنیا (حرف او را قطع می کند. انگار گذشته دورتری را بازی می کند.)

The letter is sent by me...

The table was broken by him...

My brother was asked to leave the country...

داوود

I am lost by fate!

I am lost by love!

I am lost by you!

همون جلسه اول فهمیدم که افعال مجهول اون روی سرم آوار می شن.

دنیا من می تونستم سر عقد با گفتن یه نه به جای یه بله کل ثوری های تقدیرت رو بهرم روی هوا.

داوود آخه چرا باید می گفتم نه؟

دنیا مثلاً اگر یهو یه چیزی می دیدم. که دیدم... یه ویژن، یه

حس ششم. یه روزنه که باز می‌شد به یه آینده دور. به
یه وقتی که برای هم عادی و معمولی می‌شیم. یه وقتی
که هم‌دیگه رو کاملاً فتح کردیم... دیوونه چرا به من نگاه
می‌کنی؟ به جاده نگاه کن.

داوود (خیره به دنیا) می‌خوام ببینم چطور می‌شه یه قاره بی‌انتهای رو
فتح کرد؟

دنیا ● جاده نگاه کن تو رو خدا.

صدای بوتی بلند، مانند بوق کامیون. نوری شدید. توقف اتومبیل. داوود و دنیا
وحشت‌زده انگار از خواب بیدار شده‌اند. هیچ‌کدام شادابی صحنه پیشین را
ندارند.

دنیا داوود!

داوود ...

دنیا داشتی به کشتنمون می‌دادی. معلومه حواست کجاست؟

داوود به خیر گذشت.

دنیا همین؟ به خیر گذشت؟

داوود انتظار داری چی بگم الآن؟

دنیا انتظار دارم اگر نمی‌تونی درست رانندگی کنی. باغی من
بشینم.

داوود یه لحظه نمی‌دونم کجا رفتم. نمی‌دونم چی شد بکهو. حالا

حالت خوربه؟

دنیا همچی پریدم از خواب که قلبم داره درمی آد از جاش،
داوود بذار برات یه خرده آب بیارم.

داوود پیاده می شود و بطری آب را از صندوق عقب بیرون می آورد. صدای زنگ
تلفن؛ دنیا پیاده می شود و جواب می دهد.

دنیا الو... ماہان... الو... الو... آنتن نمی ده این جا مامان. اگه
صدای منو می شنوی، بذار یه کم دیگه زنگ می زنم.

دنیا متعجب به اطرافش نگاه می کنه. داوود بطری آب را به سمت او می گیرد.

دنیا این جا کجاست؟

داوود جاده.

دنیا می دوتم جاده است. ولی جاده چی؟

داوود جاده شمال.

دنیا نیست. این جاده همیشگی نیست.

داوود چرا هست.

دنیا من اون جاده رو مثل کف دستم می شناسم. این اون نیست.

داوود (عصبی) الآن یه ساله ما این وری نیومدیم. نمی تونه در

عرض یه سال عوض شده باشه؟

دنیا می تونه عوض شده باشه. نمی تونه این همه عوض شده

باشه.

داوود سوار شو راه بیفتیم.

دنیا این راه اشتباهه. داری منو کجا می‌بری؟

داوود کجا دارم می‌برمت؟ خونه مادرت.

دنیا اون دختره، تمسک فروشه گفت داریم اشتباهی می‌ریم.

داوود کدوم دختره؟

دنیا مای داوود مگه چندتا دختر تو این جاده به ما گفتن که

داریم اشتباه می‌ریم؟

داوود اون دختر نبود. پسر بود.

دنیا پسر نبود! دختر بود.

داوود باشه. هرچی حالا.

دنیا بدبخت بیچاره اون همه اصرار کرد. داشت خودش رو

می‌کشت واسه این که ما راه اشتباهی نریم.

داوود همین اصرارش مشکوکم کرد. واسه چی باید خودش رو

بندازه جلوی ماشین ما که راه رو اشتباه نریم؟ منم زدم از

میانبر.

دنیا شاید ته این جاده دره‌ای، پرتگاهی، چیزی باشه خب!

داوود شاید ته اون جاده دره‌ای، پرتگاهی، چیزی بود.

دنیا اون جاده همیشه بود...

داوود آره! ولی اون واسه چی اون قدر اصرار کرد؟ خودمون

می‌فهمیدیم که راه اصلی کجاست.

دنیا ما یه جای اشتباهی هستیم. پرنده پر نمی‌زنه. یه ماشین



نشرنی



دنيا داره فكر مى كنه داوود راست مى گه كه انگار خوابيده تو اتوبان و
خاطره ها با سرعت صدوبيست دارن از روش رد مى شن... كلاس هاى
زبان، پياده رادرفتن هاى بعدش، متركردن خيابون ها، ساعت ها، از
هفت تير تا آرژانتين، از آرژانتين تا هفت تير. تناثر رفتن ها، كافه ها،
دمنوش هاى باب روز... همچان ها، دست ها، مهمون ها، گيجى، كارت بانكى
عروسى، گيپور، ابريشم خام، مهمون ها، لمس ها، همچان ها،
مشترك، توالت، تختخواب، دمپايى حموم، مسواك. خونه... خونه...
دنيا داره ديوونه مى شه از اين همه خاطره. مى بينيد؟ اون قدر تو فكر و
خياله كه تابلوي راه ميان بَر رو پشت سر گذاشت. بايد كارى كنم. بايد
كارى كنم. بايد كارى كنم.